

تحلیل هستی‌شناختی استحاله «فعل مادی» به «ملکه قدسی» بر مبنای پارادایم قشر و لب در افق حکمت متعالیه

روح‌الله معصومیان 

چکیده

مسئله بنیادین این پژوهش، تبیین چگونگی تبدیل یک عمل مادی و فانی به یک اثر مجرد و پایدار که در لسان وحی از آن به «وصول به ساحت ربوبی» تعبیر شده است. نقطه عزیمت این تحقیق، تحلیل ساختاری آیه ۳۷ سوره حج است که در آن، صعود ابعاد فیزیکی عمل (گوشت و خون قربانی) نفی گردیده و تنها «تقوا» به عنوان واصل حقیقی معرفی شده است. این نوشتار با اتخاذ روش توصیفی-تحلیلی و با بهره‌گیری از مبانی حکمت متعالیه، در پی پاسخ به این پرسش است که فعل مادی چگونه به جوهری قدسی در نفس استحاله می‌یابد؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که بر اساس پارادایم «قشر و لب»، مادیات عمل در حکم صدف و پوسته‌ای هستند که نقش «بستر ساز» را برای شکل‌گیری حقیقت عمل (نیت و تقوا) ایفا می‌کنند. در فرایند حرکت تکاملی نفس، نفس به واسطه حسن فاعلی، اعراض فانی عمل را به کیفیات نفسانی و سپس به «ملکات قدسی» مبدل می‌سازد. نتیجه نهایی تحقیق مؤید آن است که به دلیل عدم سنخیت هستی‌شناختی میان ماده و ساحت قدس، فیزیک عمل در عالم ناسوت باقی مانده و تنها صورت ملکوتی حاصل از آن، به جهت اتحاد وجودی با نفس مجرد، در قوس صعود استمرار می‌یابد.

کلمات کلیدی

حکمت متعالیه، حرکت جوهری، قشر و لب، ملکه قدسی، استحاله.

* استاد و طلبه سطح چهار حوزه علمیه قم، قم.

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۱/۲۵؛ تاریخ اصلاحات: ۱۴۰۵/۰۳/۱۸؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۳/۲۳؛ تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۴/۰۶)

□ معصومیان، روح‌الله (۱۴۰۵). تحلیل هستی‌شناختی استحاله «فعل مادی» به «ملکه قدسی» بر مبنای پارادایم قشر و لب در افق حکمت متعالیه، فصلنامه حکمت اسرائ، ۱ (۵۲)، ۱۲۳-۱۴۶. | doi: 10.22034/hi.2026.578895.2157

مقدمه

یکی از بنیادی‌ترین پرسش‌ها در قلمرو فلسفه دین و کلام اسلامی، تبیین رابطه میان جنبه مادی عمل (پدیدار فیزیکی) و هدف متعالی آن (حقیقت معنوی) است. پدیدارشناسی افعال عبادی نشان می‌دهد که این افعال در بستر «زمان» و «ماده» شکل می‌گیرند و به محض اتمام توالی حرکات فیزیکی، از منظر هستی‌شناسی ناسوتی، معدوم می‌شوند؛ برای نمونه، در عمل قربانی که آیه ۳۷ سوره حج به آن اشاره دارد، «ذبح» به‌عنوان یک فعل مکانیکی و «لحم و دم» به‌عنوان ماده پدیدار، در افق دنیا باقی مانده و رو به زوال می‌روند. با این حال، گزاره قرآنی «يُنَالُّ التَّقْوَى مِنْكُمْ» حکایت از نوعی «وصول» و «تداوم وجودی» دارد که با ماهیت فانی ماده در تضاد است. مسئله اصلی این پژوهش، تبیین هستی‌شناختی این پارادوکس است: چگونه یک فعل عرضی فانی که در ظرف ماده محصور است، می‌تواند به یک کیفیت جوهری پایدار تبدیل شده و از مرزهای مادی عبور کرده، به ساحت قدس ربوبی نائل شود؟ در واقع، واکاوی مکانیسم این «استحاله» از کنش فیزیکی به اثر مابعدالطبیعی، حلقه گمشده‌ای است که تبیین آن نیازمند بازخوانی الگوی «پوسته و هسته» در پیوند با حرکت تکاملی نفس است.

در سنت تفسیری و کلامی، ذیل آیه ۳۷ سوره حج، عمدتاً بر جنبه‌های «تقابلی» میان سنت‌های جاهلی (آلودن کعبه به خون) و سنت توحیدی تأکید شده است. مفسران بزرگی همچون شیخ طوسی در التبیان (طوسی، ۱۴۰۹، ج ۷، ص ۳۳۰) و طبرسی در مجمع البیان (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۱۳۸)، نیل تقوا به پیشگاه الهی را به معنای «پذیرش عمل به واسطه نیت» تعبیر کرده‌اند. اگرچه در تفاسیر متأخر نظیر المیزان، علامه طباطبایی با نگاهی دقیق‌تر به رابطه تکوینی میان عمل و جزا اشاره نموده و تقوا را صفتی برخاسته از جان مؤمن می‌داند که به مقام ربوبی تقرب می‌یابد (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۴، ص ۳۷۲)، اما همچنان خلأ یک تبیین فلسفی سیستماتیک که «فرایند تبدیل عمل مادی به کمال وجودی نفس» را توضیح دهد، احساس می‌شود. اکثر رویکردهای موجود، این انتقال را یک «امر اعتباری» یا «وعده تشریعی» قلمداد می‌کنند، در حالی که بر اساس مبانی حکمت متعالیه، این

انتقال نه یک قرار داد، بلکه یک صیوررت وجودی و تکوینی است. لذا نقد اساسی بر پیشینه پژوهش، غلبه نگاه «اخلاقی-توصیفی» بر نگاه «هستی‌شناختی-تحلیلی» است.

در سطح مطالعات بین‌المللی نیز، اگرچه اندیشمندانی چون پل ریکور^۱ در مباحث «پدیدارشناسی کنش» به رابطه فاعل و فعل پرداخته‌اند و یا پیر بوردیو^۲ مفهوم ملکه را تحت عنوان «هابیتوس»^۳ در جامعه‌شناسی بسط داده است، اما این رویکردها عموماً در افق معرفت‌شناسی ناسوتی متوقف مانده و فاقد عمق هستی‌شناختی برای تبیین «بقای عمل پس از زوال فیزیکی عامل» هستند. از این رو، نوآوری این جستار، ارتقای تحلیل از سطح «جامعه‌شناختی-پدیدارشناختی» به سطح «مابعدالطبیعی-تکوینی» با کاربست نظریه حرکت جوهری است.

ضرورت تحقیق حاضر از آنجا ناشی می‌شود که فهم عامیانه و گاه کلامی از عبادات، آن‌ها را در سطح تکالیف خشک حقوقی متوقف می‌سازد. این پژوهش در صدد است تا با رویکردی نوآورانه، از سطح «فقه اصغر» (احکام ظاهری عمل) به سطح «فقه اکبر» (حقایق وجودی عمل) عبور کند. نوآوری اصلی این جستار، کاربست نظریه «اتحاد علم و عالم و معلوم» و «حرکت جوهری» در تبیین مکانیکی آیه ۳۷ سوره حج است. در این مدل، «قشر» یا همان کالبد مادی عمل (مانند گرسنگی در روزه یا ریختن خون در قربانی)، نه به‌عنوان یک امر زاید، بلکه به‌عنوان «علت معدّه» (بسترساز) معرفی می‌شود که وظیفه آن، زایمان «لبّ» (جوهر تقوا) از بطن ماده است. این مقاله با ارائه مدل «استحاله کنش به منش»، اثبات می‌کند که آنچه در برزخ محشور می‌شود، نه اعمال پراکنده، بلکه «نفس مُتَطَوَّر» (ارتقایافته) است که در اثر این اعمال، فعلیت جدیدی یافته است. این تبیین، پاسخی استوار به شبهات مادی‌گرایان در باب فنای اعمال و تبیینی نوین از تجسم عینی حقایق غیبی در ساحت شهادت ارایه می‌دهد.

-
1. Paul Ricoeur
 2. Pierre Bourdieu
 3. Habitus

این مطالعه از حیث هدف، در زمره تحقیقات بنیادی-نظری قرار دارد و با اتکا بر رهیافتی میان‌رشته‌ای در حوزه پیوند فلسفه اسلامی، مطالعات قرآنی و فلسفه تطبیقی سامان یافته است. داده‌های تحقیق به روش کتابخانه‌ای و اسنادی، از طریق استخراج هدفمند مفاهیم از متون مرجع دست‌اول (نظیر آثار صدرالمآلهین و علامه طباطبایی) گردآوری شده است. روش تجزیه و تحلیل در این مقاله «توصیفی-تحلیلی» و مبتنی بر «استنتاج قیاسی و برهانی» است. فرایند تحلیل شامل سه گام کلان بوده است: الف) واسازی مفهومی ساختار زبانی آیه؛ ب) تحلیل هستی‌شناختی مکانیسم استحاله بر مبنای دستگاه حکمت متعالیه؛ و ج) طراحی مدل مفهومی تکوین عمل. ضمن آنکه برای پرهیز از آسیب تطبیق تحمیلی فلسفه بر قرآن (تفسیر به رأی)، همسویی دقیق دلالت‌های اصولی آیه با براهین متقن عقلی به‌عنوان ضامن اعتبار پژوهش لحاظ گردیده است.

۱. چارچوب نظری

در این بخش، به منظور عبور از تقلیل‌گرایی تفاسیر کلامی رایج و دستیابی به فهمی هستی‌شناسانه از مکانیسم انتقال آثار عبادات از ساحت ناسوت به ساحت لاهوت (با محوریت آیه ۳۷ سوره حج)، مبانی فلسفی پژوهش در مکتب حکمت متعالیه مفصل‌بندی و تدوین می‌گردد. این چارچوب، هندسه مفهومی لازم برای تبیین چگونگی صیوریت عمل مادی به کمال وجودی را فراهم می‌آورد.

۱-۱. چگونگی تبدیل عرض (عمل) به جوهر (نفس)

نخستین چالش در واکاوی آیه «لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤها وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ»، تبیین فلسفی نحوه اثرگذاری یک کنش مادی (مانند ذبح قربانی که از مقوله «فعل») و «حرکت در این و کیف» و بالذات «عرض» است) بر جوهر مجرد نفس (که خاستگاه تقواست) می‌باشد. در فلسفه مشاء، به دلیل انکار حرکت در ذات جوهر، تبیین این ارتقای وجودی با مشکل نظری مواجه می‌شود. اما بر پایه دکترین «حرکت جوهری»، صدرالمآلهین اثبات می‌نماید که اعراض، مراتب

نازله و شتون وجودی جوهرند و هرگونه تحول در عرض، ریشه در یک سیلان و تطور عمیق‌تر در ذات جوهر دارد (شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۳، ص. ۱۰۲).

بر این اساس، «عمل مادی» صرفاً یک رویداد مکانیکی گذرا نیست، بلکه در مقام «بستر ساز»، شرایط لازم برای رشد وجودی نفس را فراهم می‌کند. هنگامی که عامل، با نیت تقرب، فعل مادی (قشر) را انجام می‌دهد، تکرار و مداومت بر این اعراض عبادی، منجر به پیدایش یک «حال» و سپس رسوب آن به صورت یک «ملکه» در جوهر نفس می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۳، ص. ۲۱۵). تبیین فلسفی دقیق این فرآیند رسوب و اتحاد، مستلزم ارجاع به نظریه بنیادین «اتحاد عقل و عاقل و معقول» در حکمت متعالیه است. بر اساس این اصل، نفس در مقام ادراک معقولات، با صورت علمی معلوم متحد می‌گردد؛ به گونه‌ای که صورت معلوم، عین وجود نفس در مرتبه‌ای از مراتب آن می‌شود (شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۳، ص. ۳۲۷). در گستره این پژوهش، «عمل عبادی» (با تمامی ابعاد معنوی و نیتی آن) به‌عنوان یک «معلوم»، و «نفس فاعل» به‌عنوان «عاقل» در نظر گرفته می‌شود. هنگامی که فاعل، عملی را با نیت خالص و آگاهی کامل انجام می‌دهد، «حقیقت معنوی آن عمل» (که همان لبّ یا تقوای بالقوه است) به صورت علمی نفس تبدیل شده و در پرتو اتحاد عاقل و معقول، جزئی از وجود نفس می‌گردد. بنابراین، آنچه از عمل مادی باقی می‌ماند و در نفس رسوب می‌کند، نه خود پدیدار فیزیکی، بلکه «صورت علمی ملکوتی» آن است که با حصول اتحاد، از زوال مادی مصون می‌ماند.

در این فرایند، گوشت و خون قربانی (ماده فانی) به ساحت ربوبی نمی‌رسد، بلکه آن کمال معنوی و خلوص نیت که در کوره این عمل مادی پخته شده است، موجب فربه‌تر شدن جوهر نفس گردیده و نفس استکمال یافته که اکنون متصف به صفت «تقوا» است، به سوی مبدأ متعال صعود می‌کند. بنابراین، استحاله عرض به جوهر، از طریق «اتحاد عمل و عامل» و ارتقای ظرفیت وجودی نفس تبیین می‌گردد. این مکانیسم، پاسخ هستی‌شناختی صریحی به این پرسش است که چگونه یک امر

خارجی و عَرَضی (عمل)، می‌تواند به کیفیاتی جوهری و پایدار در نفس مبدل شود.

۱-۲. نظریه تجسیم اعمال

گام دوم چارچوب نظری، تبیین نحوه بقای این ملکات نفسانی در نشئه پس از مرگ است. آیه مورد بحث، صراحتاً از وصول «تقوا» به خداوند سخن می‌گوید که نیازمند اثبات قابلیت تجسم و تداوم حقایق باطنی است. صدرالدین شیرازی در جلد نهم از کتاب «اسفار»، با طرح نظریه «تجسیم اعمال»، تحولی بنیادین در فهم معاد جسمانی و پاداش اخروی ایجاد می‌کند. وی اثبات می‌کند که نفس انسان در نشئه مجرد برزخی و اخروی، خالق محیط پیرامونی خویش است و این خلاقیت، دقیقاً بر مبنای ملکات راسخه‌ای است که در دنیا از طریق اعمال کسب کرده است (شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۹، ص. ۱۷۶).

بر مبنای این اصل، عملی که در ظرف دنیا به صورت یک پدیدار مادی و فانی (گوشت و خون) ظاهر شده بود، در حقیقت دارای یک «لُب» و باطن ملکوتی (تقوا) است. با انقطاع نفس از بدن مادی و ورود به عالم آخرت، پرده مادی (قشر) کنار رفته و آن ملکه باطنی که با جوهر نفس متحد شده بود، به اقتضای قوانین حاکم بر عالم تمثیل، صورت متناسب با خود را انشا می‌کند (مصباح یزدی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص. ۴۳۲). در واقع، «وصول تقوا به خداوند»، کنایه از ارتقای وجودی نفس به مقامی است که در آن نشئه، حقایق اعمال خالصانه، به صورت انوار و کمالات ابدی درک‌شونده توسط نفس، متجلی می‌گردند و این تجسم، نه یک پاداش قراردادی از بیرون، بلکه ظهور عینی همان ساختار درونی تکوین یافته است.

۱-۳. تمایز «نام، مقام و ملک» از «ملکات راسخه»

حلقه نهایی در این چارچوب، تبیین چرایی طرد عناصر مادی (لُحُومُهَا وَ دِمَائُهَا) و پذیرش عنصر معنوی (التَّقْوَى) در نص آیه است. این امر مستلزم کاربست نظریه «تفکیک اعتباریات از حقایق» است که علامه طباطبایی آن را به شکلی روشمند در معرفت‌شناسی اسلامی بسط داده است.

اعتباریات، مفاهیم و موجودیاتی هستند که قوام آن‌ها وابسته به قرارداد ذهن انسانی و مقتضیات زیست اجتماعی در عالم ماده است؛ اموری نظیر مالکیت پولی، مناصب سیاسی، اعتبار اجتماعی و حتی جنبه فیزیکی اشیاء در کارکردهای تبدلی (طباطبایی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص. ۱۸۰).

گوشت و خون در مراسم قربانی، از حیث ارزش مادی و کارکرد دنیوی آن (مانند اطعام نیازمندان)، در دایره امور مربوط به عالم تغییر و اعتبارات قرار می‌گیرد. این امور، به دلیل فقر وجودی و وابستگی به ماده، قابلیت عبور از دروازه هستی‌شناختی مرگ و ورود به عالم مجردات را ندارند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۴، ص. ۳۷۳). در نقطه مقابل، «ملکات راسخه» نظیر تقوا، ایثار، و تسلیم در برابر حق، از سنخ «حقایق وجودی» هستند. این ملکات، اعتباری و قراردادی نیستند، بلکه تغییراتی واقعی در هندسه وجودی نفس ایجاد می‌کنند. از این رو، قرآن کریم با دقت بی‌نظیری، خط بطلان بر توهم انتقال اعتباریات مادی می‌کشد و انحصار صعود و وصول را به حقایق جوهری (ملکات نفسانی) محدود می‌سازد. این تفکیک، نشان می‌دهد که دستگاه محاسباتی الهی، نه بر مبنای کمیت پدیدارها، بلکه بر اساس کیفیت و وزن هستی‌شناختی نهفته در باطن کنش‌ها عمل می‌کند.

۲. یافته‌ها

در این بخش، تلاش می‌شود تا با عبور از لایه‌های صورتی و فقهی آیه ۳۷ سوره حج، به باطن هستی‌شناختی آن راه یافت. پرسش بنیادین این است که چگونه یک فعل مادی زمان‌مند و مکان‌مند، می‌تواند اثری ابدی و فرامانی بر جای بگذارد؟ پاسخ به این پرسش مستلزم واسازی دقیق ارکان آیه و بازخوانی آن در افق «حرکت جوهری» و «تجرد نفس» است.

۲-۱. تمایزات هستی‌شناختی ساحت مادی و ملکوتی در پارادایم قشر و لب

واکاوای ساختاری آیه ۳۷ سوره حج نشان می‌دهد که خداوند متعال با نفی وصول عناصر مادی قربانی به ساحت قدس الهی (لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا) و در مقابل، تأکید بر وصول تقوا

«وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ»، یک مرزبندی هستی‌شناختی میان «ظاهر و باطنِ عمل» ترسیم نموده است. به منظور تلخیص و انسجام‌بخشی به این تمایزات بر مبنای پارادایم قشر و لب، جدول ذیل ابعاد مختلف این دو ساحت را با یکدیگر مقایسه می‌کند:

جدول ۱. مقایسه مؤلفه‌های هستی‌شناختی فعل مادی و ملکه قدسی در افق آیه ۳۷ سوره حج

ویژگی	قشر (لحوم و دماء / فعل مادی)	لب (تقوا / ملکه قدسی)
مرتب و وجودی	عالم ناسوت (ماده)	عالم ملکوت (تجرد)
وضعیت زمانی	زوال‌پذیر و فانی	ثابت و باقی
نقش در صیروت	علت مُعَدّه (کاتالیزور)	غایت تکوینی (محصول نهایی)
سنخیت با حق	عدم سنخیت (به دلیل کثرت ماده)	دارای سنخیت (به دلیل تجرد و بساطت)
نحوه حضور در آخرت	ممتنع (فناهی فیزیکی)	واجب (تجسم به صورت ملکات)

چنان‌که از تحلیل مقایسه‌ای فوق بر می‌آید، آن‌چه در افق حکمت متعالیه اصالت می‌یابد، نه کالبد فیزیکی فعل، بلکه صیروت جوهری آن در ساحت ملکوت است. این تفکیک ساختاری، مبنای گذار از لایه‌های صوری به مغز کنش را فراهم می‌سازد؛ اما پرسش بنیادین مابعدالطبیعی آن است که این فرآیند استحاله از ساحت مادی به ساحت تجردی با چه سازوکاری به وقوع می‌پیوندد؟ در زیربخش آتی به تبیین دقیق این مکانیسم با تکیه بر اصل «اتحاد عمل و عامل» پرداخته می‌شود.

۲-۲. واکاوی متنی و هستی‌شناختی آیه ۳۷ سوره حج

تحلیل زبانی و ساختار نحوی گزاره قرآنی «لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤها وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ»، صرفاً بیانگر یک دستور اخلاقی نیست، بلکه تبیین‌گر یک «قانون امتناع» در فلسفه وجود است. در این تحلیل، چند لایه از معنا قابل استخراج است:

۱. واکاوی حرف «لَنْ» و فعل «يَنَالَ»:

کاربست حرف نفی ابد «لَنْ» در ابتدای آیه، دلالت بر یک امتناع ذاتی و تکوینی دارد. در منطق

قرآن، «وصول» به ساحت ربوبی، نه به معنای جابه‌جایی مکانی، بلکه به معنای «اتصال وجودی» و «سنخیت» است. از آنجا که خداوند، کمال مطلق و مجرد محض است، هر آنچه صبغه مادی و کثرت خلقی داشته باشد، ذاتاً از سنخیت با آن ساحت محروم است. «لحوم» (گوشت‌ها) و «دماء» (خون‌ها) در این آیه، به‌عنوان «نماد ماده»^۱ در نظر گرفته شده‌اند. ماده به دلیل ابتنا بر «قوه» و «استعداد» و گرفتاری در زنجیره «کون و فساد»، صعودبردار نیست. به تعبیر علامه طباطبایی، این آیه صراحتاً بیان می‌دارد که هیچ حجمی از مادیات، هر چند در قالب مناسب مقدس، راهی به ساحت غیب ندارند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۴، ص. ۳۷۲).

۲. تقابل «لحوم/دماء» با «تقوی»:

در این ساختار، یک تقابل دوگانه میان «ماده فانی» و «معنای باقی» برقرار شده است. «تقوا» در اینجا نه یک مفهوم انتزاعی، بلکه یک «حقیقت وجودی» است. آیت‌الله جوادی آملی با استناد به مبانی حکمت متعالیه تبیین می‌کنند که تقوا، صفت نفس ناطقه است. از آنجا که نفس در مقام ذات، موجودی مجرد است، صفات راسخ در آن (ملکات) نیز وصف مجرد می‌یابند (جوادی آملی، ۱۳۹۳، ج ۲۳، ص. ۴۲۱). بنابراین، آیه در حال ترسیم یک فیلتر هستی‌شناختی است: پوسته عمل (قشر) در زمین می‌ماند و مغز عمل (لبّ) که همان تقواست، به دلیل تجرد، قابلیت صعود می‌یابد: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» (فاطر: ۱۰).

۳-۲. مدل چهارسطحی تکوین عمل

برای تبیین دقیق مکانیسم «ارتقای عمل»، این پژوهش مدلی ابداعی را پیشنهاد می‌دهد که بر اساس آن، هر عمل عبادی از چهار سطح طولی عبور می‌کند تا به مقام «وصول» برسد:

۱. سطح ظاهری و مادی عمل

سطح فیزیکی به‌عنوان «کالبد مادی» و پیکره ظاهری عمل تلقی می‌شود که در منابع فلسفی از آن

به‌عنوان «حرکت جسمانی» (الحركة الجسمانية) یاد شده است. این سطح، دربرگیرنده شش نوع تغییر اساسی شامل «کون و فساد، زیاده و نقصان، و تغییر و نُقله» است که در واقع همان انتقال جسم و استبدالِ دوری و نزدیکی در فضای فیزیکی است (جهامی، ۱۳۷۷ش، ج ۱، ص. ۲۶۹). این ساحت از عمل، منطبق بر «صورت جسمانی» است که در قالب حرکات چهارگانه در مقولات عرضی «کم، کیف، این و وضع» صورت‌بندی می‌شود «درس‌گفتار حکمت» (انصاری شیرازی، ج ۶، ص. ۶۰۷). از منظر هستی‌شناسی، این لایه کاملاً محکوم به احکام عالم «ناسوت» است و ویژگی بنیادین آن «زوال‌پذیری» و سیلانِ دائمی است.

بر اساس مبانی حکمت متعالیه و نظریه «حرکت جوهری»، موجودات مادی در مسیری مداوم از تغییر قرار دارند که این صیوررت، مفاد متمایزی از آیات الهی همچون «وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» را پیش روی مخاطب قرار می‌دهد (جمعی از محققین، ۱۳۹۷، ج ۱، ص. ۳۸۸). ملاصدرا با تبیین «اصالت وجود و اعتباری بودن ماهیت»، تأکید می‌کند که واقعیت خارجی تنها مصداق مفهوم هستی است و ماهیت یا چیستی عمل (قالب فیزیکی)، امری تبعی و اعتباری است. در واقع، این سطح فیزیکی در برابر «وجود حقیقی»، یک «وجود اعتباری» محسوب می‌شود (عماد، ۱۳۹۹، ج ۱، ص. ۲۶).

در تحلیل نهایی، اگرچه این سطح فیزیکی در ابتدای مسیر بندگی و در «قوس نزولی» (که منتهی به هیولی و نهایت ضعف وجودی است) ضرورتی اجتناب‌ناپذیر دارد، اما در «قوس صعود»، ارزش وجودی مستقلی از خود ندارد. از آنجاکه نفس در اوایل حیات با ماده و محسوسات محشور است، باید از طریق «حرکت اشتدادی» از مراتب مادی ارتقا یافته و به مراتب مجرد واصل شود (جمعی از محققین، ۱۳۹۷، ج ۱، ص. ۳۹۱؛ انصاری شیرازی، ۱۳۸۷ش، ج ۴، ص. ۷۷۷). بنابراین، سطح فیزیکی ذبح یا هر عمل عبادی دیگر، به تعبیر ملاصدرا تنها یک «قالب» است که باید از طریق استکمالِ وجودی، به لایه‌های برتر و روح عمل پیوند بخورد؛ در غیر این صورت، گوشت و خون حاصل از آن، در بندِ زمان و مکان باقی مانده و طبق قوانین طبیعت، تجزیه شده و به چرخه ماده

باز می‌گردند.

۲. سطح نیت و هدف‌مندی

در مدل چندسطحی تکوین عمل، پس از کالبد فیزیکی، «نیت» به‌عنوان موتور محرک وارد عمل می‌شود. در منابع فلسفی اسلامی و حکمت متعالیه، نیت صرفاً یک تصور ذهنی یا خیالی گذرا نیست، بلکه به‌عنوان «فصل مُقَوِّم» عمل شناخته می‌شود که ماهیت و هویت حقیقی فعل را می‌سازد. از منظر هستی‌شناختی، نیت معادل با قصد و اراده است. اراده در فلسفه اسلامی به معنای میل نفس به چیزی است که آن را خیر می‌پندارد. بر این اساس، تصریح شده است که قصد و اراده، از مقولات کیف نفسانی هستند که در نفس انسان حاصل می‌شوند (انصاری شیرازی، ۱۳۸۷ش، ج ۴، ص. ۷۷۷). در این چارچوب، اراده نقش علت فاعلی را ایفا کرده و نیت، جهت‌گیری این اراده را مشخص می‌کند.

نیت در واقع همان بردار اراده نفس است که تحرکات مادی را به سمت یک هدف مشخص کالبره می‌کند. عمل مادی به خودی خود کور و بی‌جهت است، اما نیت آن را در مسیر یک «غایت» قرار می‌دهد. غایت در فلسفه، به معنای هدف نهایی است که فعل برای رسیدن به آن انجام می‌شود (همان). بنابراین، نیت به‌عنوان یک عامل جهت‌دهنده، هندسه فیزیکی عمل را به سوی یک کمال یا غایت نهایی کانالیزه می‌کند.

یکی از عالی‌ترین کارکردهای سطح قصد‌مندی، اتصال مراتب هستی به یکدیگر است. اگر غایت نیت، «قربت» (به معنای نزدیکی به خداوند که هدف نهایی عبادات در عرفان اسلامی است) باشد، یک رویداد شگرف وجودی رخ می‌دهد. در این حالت، نفس فاعل در حین انجام عمل مادی، همچون یک پل ارتباطی عمل کرده و پیوندی ناگسسته میان عالم بدن (جهان مادی و ناسوت) و عالم غیب (جهان مجردات و معنا) ایجاد می‌کند. این پیوند نشان می‌دهد که عمل مادی مقید به زمان و مکان، می‌تواند از طریق نیت، امتدادی فرامادی و ملکوتی بیابد.

در تحلیل نهایی، سطح قصدمندی لایه‌ای است که به کالبد بی‌جان ماده، «معنا» تزریق می‌کند. در فلسفه اسلامی، معنا در مقابل صورت قرار دارد و به باطن و حقیقت اشیا اشاره دارد. نیت با دمیدن این روح معنایی در کالبد عمل، ماده را از حالت صرف فیزیکی خارج کرده و آن را برای «استحاله» آماده می‌سازد. استحاله در فلسفه، به معنای دگرگونی، تبدیل شدن از حالتی به حالت دیگر و ارتقای وجودی است. در نتیجه، نیت با تزریق معنا، بستر لازم را فراهم می‌آورد تا عمل مادی از سطح پایین خود کنده شده و به یک عمل معنوی دارای ارزش اصیل در قوس صعود تبدیل گردد.

۳. سطح شکل‌گیری فضیلت پایدار (ملکه)

این سطح، نقطه عطف تحلیل ما در فرایند تکوین عمل محسوب می‌شود. بر اساس مبانی حکمت متعالیه، تحولات درونی انسان بر پایه اصل حرکت جوهری تبیین می‌گردد. طبق این اصل، نفس انسان در مراتب وجود دچار ارتقاء و اشتداد می‌شود (جمعی از محققین، ۱۳۹۷، ج ۱، ص. ۳۹۱). انتقال از سطح فیزیکی به کیفیت نوپدید، نیازمند پویایی درونی «حرکت اشتدادی» است (انصاری شیرازی، ۱۳۸۷، ج ۴، ص. ۷۷۷). نفس در اثر تکرار اعمال صالح یا انجام عملی با خلوص بالا، دچار این اشتداد وجودی می‌گردد. در این بزنگاه، تلاقی فعل مادی با قصد الهی، جرقه‌ای در جوهر نفس زده و موجودیتی جدید در درون انسان زاده می‌شود.

محصول این جرقه وجودی، تولد ملکه است. برخلاف «عمل» که ماهیتی گذرا دارد، ملکه حالتی ثابت و پایدار است که در اثر تکرار در نفس تثبیت شده و در زمره کیف نفسانی قرار می‌گیرد. اینجا شاهد انتقالی بنیادین از «کمیت» به «کیفیت» هستیم. نظریه «اتحاد عقل و عاقل و معقول» در اینجا به‌عنوان تئوری زیربنایی شکل‌گیری ملکه قدسی عمل می‌کند. بر این اساس، با تکرار آگاهانه و نیت‌محور عمل، «حقیقت تقوا» به تدریج از حالت یک مفهوم انتزاعی خارج شده و به یک «صورت علمی شدیدالوجود» در نزد نفس تبدیل می‌شود. در این مرحله، نفس (عاقل) با این صورت علمی متعالی (معقول) متحد گشته و این اتحاد، خود را در قالب یک «ملکه راسخ» نشان

می‌دهد. به بیان دیگر، ملکه قدسی چیزی نیست جز «تحقق عینی اتحادِ نفس با معقولِ عملِ صالح». این امر توضیح می‌دهد که چرا ملکات، کیفیاتی پایدار و تغییرناپذیرند: زیرا پس از حصول اتحاد، دیگر امری خارجی و عارض بر نفس نیستند، بلکه عینِ وجودِ نفس در مرتبه‌ای از کمالِ آن گردیده‌اند.

با این درک، مفهوم تقوا معنایی شگرف می‌یابد. تقوا صرفاً یک «نتیجه» اخلاقی نیست، بلکه صورتِ جدیدِ نفس محسوب می‌شود که در اثرِ عملِ خالصانه پدید آمده است. این تحلیل فلسفی اثبات می‌کند که اعمالِ عبادی تنها رفتارهای ظاهری نیستند، بلکه با ایجادِ کمالِ وجودی و خلقِ ملکاتِ مجرد، ساختارِ نفس را دگرگون ساخته و هویتی فرامادی به انسان می‌بخشند.

۴. سطح پیوند وجودی و وحدت

مرحله نهایی در تکوین عمل، نقطه اوج سیر نفسانی انسان است. در این مرتبه، تقوای حاصل شده که در سطوح پیشین به‌عنوان یک کیفیت نفسانی متولد شده بود، اکنون تعالی یافته و به یک حقیقت مجرد تبدیل می‌شود. موجود مجرد در فلسفه اسلامی، موجودی است که کاملاً از قید ماده و مادیات رها شده و دارای ویژگی‌هایی چون ثبات، پایداری و عدم زوال است. پیوند این حقیقت با مبدأ متعال، بر اساس قاعده بنیادین السنخیه علة الانضمام تبیین می‌گردد. بر مبنای این قاعده، «سنخیت و مشابَهت، علت پیوستن و اتصال است» (انصاری شیرازی، ۱۳۸۷ ش، ج ۴، ص ۱۷۷). از آنجاکه ملکه تقوا اکنون از آرایش‌های مادی پیراسته و مجرد گشته است، به دلیل یافتن سنخیت با مبدأ متعال، قابلیت اتصال به آن ذات پاک را پیدا می‌کند.

این مکانیسم اتصال، در واقع تفسیر دقیق و فلسفی واژه یَنَالُهُ در آیه ۳۷ سوره مبارکه حج است: «لَنْ يَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ». در این سطح از تحلیل، دیگر هیچ سخنی از گوشت و خون به میان نمی‌آید؛ چرا که کالبدِ مادی توان خروج از عالم طبیعت را ندارد. آنچه در این فرایند به خداوند «می‌رسد»، همان تقوای خالص شده است. این اتصال شامل

مراحل دقیق است: ابتدا تجرد تقوا، سپس ایجادِ سنخیت، متعاقب آن پیوندِ وجودی و در نهایت تحقیق اتحاد.

در این مقام، نفسِ متقی به واسطهٔ ملکه مجرد خویش، به عالی‌ترین مراتبِ قرب در عرفان اسلامی دست می‌یابد. ثمره نهایی این قرب، شکل‌گیری نوعی اتحادِ وجودی میانِ واصل (انسانِ سالک و نفسِ متقی) و موصول (مبدأ متعال) است. اتحادِ وجودی در این ساحت، به معنای یکی شدنِ وجودِ واصل و موصول در مرتبه‌ای از کمالِ هستی است؛ جایی که عمل، عامل و غایت با یکدیگر یگانه می‌شوند.

نکته حائز اهمیت در تحلیل فلسفی این سطح، درکِ ماهیتِ این «صعود» است. برخلافِ حرکاتِ فیزیکی، این صعود به هیچ‌وجه مکانی و یا محدود به زمانِ خاصی نیست. اتصالِ رخ داده، منحصرراً از سنخِ ارتقایِ رتبهٔ وجودی در سلسله سلسله‌مراتبِ هستی است. در فلسفه اسلامی، هستی دارای عوالم و مراتبِ طولی است و نفس انسان در این مرحله، مرزهای عالم ماده را درنوردیده و در عوالم برتر وجود مستقر می‌گردد.

سطحِ چهارمِ مدلِ تکوینِ عمل، به روشنی اثبات می‌کند که در نگاه فلسفی-عرفانی اسلامی، غایتِ اعمالِ عبادی صرفاً ایجادِ ملکاتِ نفسانی نیست؛ بلکه این اعمال ظرفیتِ آن را دارند که انسان را به اتصالِ وجودی با خداوند برسانند. این فرایندِ شگرف، در حقیقت سیری منسجم و استوار از «ماده» به سوی «معنا»، و حرکتی است از «کثرت» به جانبِ «وحدت»، که در نهایت بالاترین مرتبه از قرب الهی و تحققِ مطلقِ ینالُهُ را برای نفسِ فاعل به ارمغان می‌آورد.

۲-۴. تبیین فلسفی تبدیلِ «فعل» به «ملکه»

چالشِ اصلیِ فیلسوف، تبیینِ چگونگیِ تبدیلِ امرِ عرضی (عمل) به امرِ جوهری (ملکه نفسانی) است. برای حل این معضل، باید از گزارهٔ «علتِ مُعَدّه» بهره جست.

۱. عمل مادی به عنوان علتِ مُعَدّه:

در نظام فلسفی صدرالمتألهین، اعمالِ ظاهری (قشر)، علتِ فاعلی کمال نیستند، بلکه «علل

مُعَدّه» هستند. علتِ معده مانند آتشی است که چوبی را گرم می‌کند تا استعدادِ شعله‌ور شدن یابد، اما خودِ آتش، عینِ شعله‌ جدید نیست. اعمالِ مادی (مانند نماز، ذبح، انفاق، روزه)، زمینه اصطکاکِ نفس با ماده را فراهم می‌کنند. این اصطکاک و غلبه بر تمایلاتِ نفسانی در بسترِ ماده، «قابلیت» نفس را برای دریافتِ افاضاتِ نوری از سوی «واهبُ الصُّور» (خداوند) تکمیل می‌کند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۳، ص. ۴۵). با این وجود، برای دفعِ شبههٔ امتناعِ تبدیلِ عرض به جوهر، نیازمندِ واکاوی عمیق‌تری در نسبتِ فعل و فاعل هستیم یکی از غامض‌ترین چالش‌های فلسفی در تحلیل آیه ۳۷ سوره حج، تبیینِ چگونگیِ تبدیلِ «فعل مادی» (که از مقولهٔ فعل، انفعال، حرکت و در نهایتِ عرض است) به «ملکهٔ نفسانی» (که از مقولهٔ جوهر مجرد است) می‌باشد. بر اساس قواعد اولیّهٔ مابعدالطبیعه، انتقالِ یک هویتِ عرضی به ساحتِ جوهری ممتنع به نظر می‌رسد. با این حال، در دستگاهِ حکمت متعالیه، این گره کورِ هستی‌شناختی با ابتناء بر اصل بنیادین «اتحاد عمل و عامل» و نفیِ دوگانه‌انگاریِ فعل و نفس، گشوده می‌شود.

در هندسهٔ معرفتی صدرالمتألهین، فعلِ مادی (نظیر عملِ فیزیکی قربانی کردن)، یک رویدادِ بیگانه و خارج از ذاتِ نفس نیست که از بیرون بر نفس عارض شود؛ بلکه بر مبنای قاعدهٔ «النَّفْسُ فِي وَحْدَتِهَا كُلُّ الْقُوَى»، بدن و افعالِ بدنی، «مرتبهٔ نازل» و تجلیِ خودِ نفس در عالم ناسوت هستند. به عبارت دقیق‌تر، نفسِ انسان در قوسِ نزول، تا سرحدِ ماده انبساط یافته و فعلِ مادی، ظهورِ جوهرِ نفس در نشئهٔ طبیعت است.

از این منظر، هنگامی که انسان فعلی را انجام می‌دهد، این‌گونه نیست که یک «عرض» بخواهد به «جوهر» تبدیل شود؛ بلکه این خودِ جوهرِ نفس است که با امتداد یافتن در ساحتِ فعل و ایجادِ اصطکاک با عالم ماده (به‌عنوان علتِ مُعَدّه و بسترِ فعلیت‌بخشی)، در بسترِ «حرکت جوهری اشتدادی» کمال می‌یابد. فعلِ مادیِ قربانی (لحوم و دماء)، پوسته‌ای زوال‌پذیر است که نفس با عبور از آن، قابلیتِ پنهانِ خود را به فعلیت رسانده و گوهرِ خویش را صیقل می‌دهد. بنابراین، آنچه

در نهایت به مقامِ عندیّتِ الهی صعود می‌کند (يُنَالُهُ التَّقْوَى)، صعودِ یک عرضِ فیزیکی نیست، بلکه ارتقای وجودیِ خودِ جوهرِ نفس است که اکنون در پرتو این فعل، به صورتِ نوعیهٔ جدیدی تحت عنوان «ملکهٔ قدسی» دست یافته است. در این فرآیند، عرض فانی می‌شود، اما اثری که در جوهرِ نفس حک کرده است، با ذاتِ نفس متحد گشته و بقایِ ابدی می‌یابد.

۲. فرایندِ تجوهرِ عرض:

اگرچه عمل در ابتدا یک «عرض» است، اما بر اثر تکرار و نفوذ نیت، در ذاتِ نفس رسوب کرده و به «ملکه» تبدیل می‌شود. ملکه، از سنخِ جوهرِ نفس می‌گردد. آیه ۳۷ سوره حج، در حقیقت به این فرایند «تجوهر» اشاره دارد. آنچه از فاعل صادر می‌شود (عمل فیزیکی)، فانی است؛ اما اثری که بر جانِ فاعل می‌نشیند (تقوا)، باقی است. به عبارتِ دقیق‌تر، عملِ مادی مانند یک «کاتالیزور» در یک واکنشِ شیمیایی وجودی عمل می‌کند؛ کاتالیزور باعث پیوند اجزا و شکل‌گیری محصولِ جدید می‌شود، اما خودش در محصولِ نهایی باقی نمی‌ماند. «گوشت و خون» کاتالیزورهای تولید «تقوا» هستند. پس از آنکه تقوا در قلبِ مومن استقرار یافت، آن کاتالیزورها به عالمِ ماده باز می‌گردند و تنها محصولِ ابدی (تقوا) به سوی حق صعود می‌کند.

۳. بازخوانی نظریهٔ تجسمِ اعمال:

بر مبنای این تحلیل، تجسمِ اعمال در قیامت، نه به معنای بازگشتِ فیزیکی همان گوشت‌های قربانی یا قطراتِ خون است (که مستلزمِ اعادهٔ معدوم و محال است)، بلکه به معنای ظهورِ «صورتِ ملکوتی» تقواست. آنچه در عالمِ برزخ برای انسان متمثل می‌شود، همان ملکهٔ تقواست که در اثر آن ذبحِ خالصانه در جانِ او ساخته شده است. ملاصدرا در جلد نهم اسفار تأکید می‌کند که نفس، در آن عالم، بر اساسِ ملکاتِ خویش، دست به آفرینشِ محیطِ پیرامونی خود می‌زند. بنابراین، تقوایی که به خدا «رسیده» است، در واقع همان هویتِ جدیدِ انسان است که با ساحتِ قدس گره خورده است.

۴. نفي انگاره مکانیکی عبادت:

این تحلیل هستی‌شناختی، ضربه نهایی را به دیدگاه‌های «قشری‌گرایانه» و «مکانیکی» به دین می‌زند. اگر عبادت صرفاً یک فرم فیزیکی بود، می‌بایست «لحوم و دماء» به خدا می‌رسید. اما حصر آیه ثابت می‌کند که سیستم پاداش و جزا در اسلام، یک سیستم «قراردادی» (اعتباری) نیست، بلکه یک سیستم «تکوینی» است. پاداش، همان کمال وجودی حاصل از تقواست و جزا، همان نقص وجودی حاصل از فقدان آن. از این منظر، آیه ۳۷ سوره حج، دین را از سطح یک «قانون مدنی» به سطح یک «فرایند کیمیاگری روحی» ارتقا می‌دهد که در آن، ماده فانی، بستر زایش معنای باقی می‌گردد.

پس در مجموع، واکاوی ساختاری آیه نشان داد که منطق قرآن بر «اصالت باطن در بستر ظاهر» استوار است. پارادایم «قشر و لب» به ما می‌آموزد که بدون قشر (عمل مادی)، لب (تقوا) حاصل نمی‌شود؛ اما با حصول لب، دیگر نیازی به بقای قشر در ساحت‌های عالیّه وجود نیست. این استحاله، رمز جاودانگی انسان و اعمال او در افق حکمت متعالیه است.

۳. بحث

در این بخش، دستاوردهای تحلیلی بدنه اصلی تحقیق در بوته نقد و تطبیق فلسفی-تفسیری قرار می‌گیرد تا ضمن تبیین مزیت پارادایم پیشنهادی بر رویکردهای رقیب، دلالت‌های هستی‌شناختی آن در فهم نظام عبادی اسلام برجسته گردد.

۳-۱. جایگاه تکوینی «اخلاص» در معماری ملکات نفسانی

در تحلیل گذار از کالبد فیزیکی عمل به باطن مجرد آن، تبیین جایگاه «اراده و آگاهی» و در رأس آن «اخلاص»، از اهمیتی راهبردی برخوردار است. در پارادایم قشر و لب، فعل مادی (همچون ذبح قربانی) به خودی خود و از حیث فیزیکی، ماده‌ای خنثی و فاقد جهت‌گیری وجودی است. آنچه به این کالبد بی‌جان، صورت ملکوتی می‌بخشد و آن را در مسیر قوس صعود قرار می‌دهد،

«نیت خالصانه» است. اخلاص در اینجا صرفاً یک توصیه اخلاقی یا مفهومی تشریحی نیست، بلکه به عنوان «صورت‌بخش تکوینی» و موتور محرک حرکت جوهری عمل می‌کند. بدون حضور اخلاص، مکانیسم استحاله هرگز به تولید «ملکه قدسی» (تقوا) منجر نخواهد شد. ساختار هستی‌شناختی نفس به گونه‌ای است که از هر فعلی متأثر می‌گردد؛ لذا اگر همین فعل مادی واحد، فاقد نیت الهی بوده و یا با شوائب نفسانی نظیر ریا، تفاخر یا تقرب به غیر خدا (بت‌ها) آمیخته شود، فرآیند تجوهر عمل متوقف نمی‌شود، بلکه جهت بردار آن در سلسله مراتب هستی معکوس می‌گردد. در چنین حالتی، اصطکاک نفس با عمل مادی، به جای ارتقای جوهری، موجب تنزل وجودی انسان گشته و فعل در جوهر نفس رسوب کرده و به یک «ملکه سنجینی» (ردیلت و ظلمت متراکم) مبدل می‌گردد.

بنابراین، تفکیک ظریفی که آیه ۳۷ سوره حج میان عدم وصول خون و گوشت، و وصول تقوا قائل می‌شود، پرده از این حقیقت مابعدالطبیعی برمی‌دارد که اخلاص، همان اکسیر اعظمی است که عمل را از ساحت کثرت مادی جدا کرده و با اعطای وحدت تجردی، آن را هم‌سنخ عوالم عالیه می‌سازد. اخلاص، فصل ممیز اعمال در نشئه باطن است و تعیین می‌کند که آیا کنش فیزیکی، نفس را در مسیر تجرد نورانی (تقوا) محقق می‌سازد یا در منجلاب تجرد ظلمانی محبوس می‌دارد.

۲-۳. گذار از «پذیرش اعتباری» به «صعود تکوینی»

یافته بنیادین این پژوهش نشان می‌دهد که فهم آیه ۳۷ سوره حج نیازمند یک تغییر نگرش از «نظام قراردادهای و اعتبارات» به «نظام حقایق وجودی و تکوینی» است. در رویکردهای اعتباری، مفهوم «وصول به خدا» و پاداش اخروی، در قالب یک «قرارداد حقوقی» تحلیل می‌شود که از تبیین رابطه ذاتی میان عمل و اثر عاجز است. اما بر اساس خوانش صدرایی از تفسیر المیزان، مکانیسم عبادات یک فرآیند صرفاً اعتباری نیست. علامه طباطبایی تصریح می‌کند که ساحت ربوبی، جایگاه قراردادهای ناسوتی نیست (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۴، ص ۳۷۳).

تمایز کلیدی این نگاه تکوینی در کاربست نظریه «اتحاد عقل و عاقل و معقول» نهفته است. در دیدگاه اعتباری، تقوا به‌عنوان «پاداشی» از بیرون به نفس داده می‌شود. اما بر اساس نظریه اتحاد، تقوا عین وجود متکامل نفس است که در اثر پیوند وجودی با معقول عمل حاصل آمده است. «وصول به خدا» نیز به معنای دریافت یک جایزه نیست، بلکه اشاره به ارتقای مرتبه وجودی نفس دارد که در اثر این اتحاد، به ساحت مجرد نزدیک‌تر شده و «قابلیت درک و اتصال به حقیقت ربوبی» را می‌یابد. مدل چهارمرحله‌ای این مقاله نشان می‌دهد که «تقوا» یک «حقیقت وجودی پایدار» است که با ذات نفس یکی می‌شود. نفس متقی، در اثر حرکت جوهری و اتحاد با معقول عمل، از ثقل ماده رها شده و به تقرب وجودی صعود می‌کند. این تبیین، پارادوکس «پاداش ابدی برای عمل موقت» را با ارجاع به «استکمال جوهر نفس» حل می‌نماید و نشان می‌دهد که آیه شریفه، حقیقتی فلسفی را بیان می‌کند: ساحت ربوبی، تنها با حقایق وجودی متحد با نفس ارتباط برقرار می‌کند.

۳-۳. دفاع روش‌شناختی

یکی از چالش‌های بنیادین و نقدهای محتملی که داوران و اندیشمندان سخت‌گیر بر ایده «اصالت لب تقوا» و فنای قشر (عمل مادی) وارد می‌سازند، خطر لغزش به سوی «باطنی‌گری» و نفی ضرورت پایبندی به مناسک ظاهری شریعت است. اگر گوشت و خون به خدا نمی‌رسد و تنها ملکه باطنی اهمیت دارد، چه نیازی به انجام دقیق کالبد فیزیکی مناسک است؟

بحث و تحلیل حاضر، با کاربست دقیق قواعد حکمت متعالیه، این شبهه را به صورت غیرقابل‌خنده‌ای ابطال می‌کند. در دستگاه فلسفی ملاصدرا، اگرچه صورت مجرد (لب) اصالت دارد، اما خروج شیء از حد «قوه» به «فعل» در نشئه دنیا، بدون وساطت ماده و اعراض مادی (قشر) محال ذاتی است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۸، ص. ۳۴۵). عمل فیزیکی (مانند مناسک دقیق حج و ذبح)، نقش «علت معده» (بستر ساز) را ایفا می‌کند. استاد مطهری در تبیین این ظرافت فلسفی

تأکید دارد که تکاملِ نفس در دنیا، نیازمندِ «اصطکاک با ماده» است؛ شریعت و احکامِ ظاهری آن، همان قالب‌های دقیق و مهندسی‌شده‌ای هستند که این اصطکاکِ سازنده را برای تولیدِ انرژی معنوی (تقوا) فراهم می‌آورند (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۳، ص. ۲۵۵). بنابراین، طردِ «لحوم و دماء» در آیه، به معنای بی‌ارزش بودنِ آن‌ها در مقامِ «مقدمه و مسیر» نیست، بلکه نفیِ ارزشِ آن‌ها در مقامِ «غایت و هدف» است. قشر برای محافظت و پرورشِ لُب در عالمِ طبیعت، ضرورتی وجودی و غیرقابل‌انکار دارد.

۳-۴. بازخوانی نظریه تجسم اعمال در آیه ۳۷ سوره حج

دستاوردِ دیگرِ این مقاله، ارائه تفسیری نو از مسئله تجسم اعمال است. تفاسیر سنتی اغلب تجسمِ اعمال را به معنای بازآفرینیِ همان پیکره مادیِ عمل در آخرت می‌دانند؛ امری که با چالش‌های عدیده فیزیکی و فلسفی روبه‌روست. اما مدلِ «استحاله فعل به ملکه» که در این پژوهش تبیین شد، همسو با دیدگاه آیت‌الله جوادی آملی، نشان می‌دهد که آنچه متجسم می‌شود، «عملِ خارجی» نیست، بلکه «صورتِ ادراکی و جوهری» رسوب‌یافته در نفس است (جوادی آملی، ۱۳۹۳، ج ۲۳، ص. ۴۲۲).

هنگامی که مؤمن قربانی می‌کند، فعلِ بیرونی فانی می‌شود، اما «صورتِ ایثار»، «انقیاد» و «اخلاص» به‌عنوان ملکاتِ قدسی در صفحه نفس حک می‌گردند. در نشئه آخرت، که ظرفِ ظهورِ باطنِ اشیاء است، همین ملکاتِ راسخه (همان تقوایِ واصل‌شده)، منشأ فاعلیِ خلقِ بهشت‌ها و نعماتِ متناسب با خویش می‌گردند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۹، ص. ۱۸۰). این تحلیل، اثبات می‌کند که قرآن کریم در آیه مورد بحث، با حذفِ عناصرِ مادی و تأکید بر تقوا، پیشاپیش نظریه عمیقِ تجسمِ ملکاتِ نفسانی را به جای تجسمِ افعالِ مکانیکی پایه‌گذاری کرده است.

۳-۵. پیامدها و دلالت‌های کاربردی

فراتر از مباحثِ انتزاعی، ایده مرکزیِ این مقاله دارای دلالت‌های عمیق در فلسفه دین و

روان‌شناسی اسلامی است. نگاه هستی‌شناختی به فرایند استحاله عمل، مانع از «مکانیکی شدن» مناسک دینی» در جامعه می‌شود. هنگامی که فاعل شناسا دریابد که کنش عبادی او، نه یک تکلیف تحمیلی برای پر کردن کارنامه اعمال، بلکه یک «عملیات دقیق وجودی» برای تراش دادن جوهر نفس و خلق هویت ابدی خویش است، رویکرد او از «رفع تکلیف» به «حضور قلب و مراقبه وجودی» ارتقا می‌یابد. در این نگاه، دین نه مجموعه‌ای از اوامر خشک، بلکه یک «کلینیک هستی‌شناختی» است که نسخه‌های آن (عبادات)، دارای خواص واقعی و فرامادی برای درمان و ارتقای جوهر انسان می‌باشند.

۳-۶. خوانش تطبیقی: «ملکه» در حکمت متعالیه در تقابل با «هابیتوس» و «پدیدارشناسی کنش»

برای تبیین دقیق‌تر دستاورد علمی و عمق نظری این پژوهش در پهنه ادبیات جهانی فلسفه کنش، واکاوی تطبیقی مکانیسم استحاله در حکمت متعالیه با مفاهیم مدرن علوم انسانی راهگشا خواهد بود. در جامعه‌شناسی پیر بوردیو، مفهوم «هابیتوس» قرابت لغوی و مفهومی بنیادینی با واژه «ملکه» دارد. هابیتوس به معنای نظامی از تمایلات پایدار و انتقال‌پذیر است که در اثر تکرار اعمال در یک میدان اجتماعی خاص در ساختار روانی فرد نهادینه می‌شود. با این وجود، شکاف پارادایمی عمیقی میان این دو دیدگاه مشهود است.

در دستگاه فکری بوردیو، هابیتوس یک برآیند جامعه‌شناختی و این جهانی است که با زوال فیزیکی سوژه، از منظر هستی‌شناختی نیز محو و باطل می‌گردد؛ زیرا قوام و بقای آن تماماً به اعتباریات و ساختارهای اجتماعی وابسته است. اما در هندسه معرفتی حکمت متعالیه، شکل‌گیری ملکه تقوا یک صیوررت و شدن جوهری است که در آن، عمل مادی به واسطه نیروی محرکه نیت خالص، ذات و جوهر نفس را در قوس صعود ارتقا بخشیده و هویتی ابدی و مجرد می‌آفریند.

از سوی دیگر، در رویکرد «پدیدارشناسی کنش» در آرای پل ریکور، تمرکز بر آن است که چگونه کنش و عمل انسانی، «هویت روایی» او را می‌سازد. ریکور به درستی اثبات می‌کند که

فعل از فاعل جدا و بیگانه نیست، اما این پیوند در چارچوب فلسفی او صرفاً در مرزهای آگاهی و زبان محدود باقی می‌ماند. در نقطه مقابل، مدل مفهومی ارائه‌شده در این پژوهش نشان می‌دهد که آیه ۳۷ سوره حج، کنش را نه صرفاً سازنده هویتی روایی و زبانی، بلکه پدیدآورنده «هویت جوهری و وجودی» می‌داند. درحالی‌که در پدیدارشناسی غربی، نمودهای مادی نظیر گوشت و خون قربانی صرفاً به‌عنوان نمادهایی فرهنگی و نشانه‌شناختی تحلیل می‌شوند، در پارادایم قشر و لبِ صدرایی، این عناصر مادی بسانِ بسترهایی مکانیکی عمل می‌کنند که وظیفهٔ ثقیلِ «زایش مجرد از بطن ماده» را بر عهده داشته و پس از به انجام رساندن این رسالت تکوینی، فانی می‌گردند. این واکاوی تطبیقی مبرهن می‌سازد که ظرفیت حکمت متعالیه در تفسیر آیه مورد بحث، برخلاف رهیافت‌های مدرن، پاسخی متقن و متافیزیکی به معمای جاودانگی کنشِ فانی ارائه می‌دهد.

نتیجه‌گیری

این پژوهش با هدف تبیین مکانیسم تکوینی آیه ۳۷ سوره حج، از رهیافت‌های صرفاً اخلاقی فراتر رفته و نشان داد که تقابل «لحوم و دماء» با «تقوی»، نمادی قرآنی از پارادایم فلسفی «قشر و لب» در حکمت متعالیه است. برآیند تحلیل‌های هستی‌شناختی، به نتایج بنیادین زیر منجر شد که هندسه معرفتی جدیدی در فهم نظام افعال عبادی ارائه می‌دهد:

نخست، فعلیت‌یافتن صورت نوعی نفس در پرتو اصل سنخیت است. بر اساس قاعده «سنخیت میان مدرک و مدرک» و تعمیم آن به «سنخیت واصل و موصول»، در دستگاه صدرایی، ادراک و وصول عین استکمال جوهری نفس هستند. آنچه از دنیا به برزخ منتقل می‌شود، کارنامه‌ای اعتباری نیست، بلکه «خود انسان» است که در کوره افعال عبادی، با رسوب اعمال، به صورت نوعی جدیدی دست می‌یابد. انسان در برزخ، تجسم عینی همان ملکاتی است که در دنیا تنیده است.

دوم، امتناع هستی‌شناختی صعود مادیات است. ساحت ربوبی، ساحت مجرد تام و فعلیت محض است. در مقابل، مادیات - اعم از اعیان فیزیکی مانند گوشت و خون قربانی یا اعتباریات

دنیوی - محبوس در افق زمان و مکان هستند. فقدان «سنخیت وجودی» میان این عناصر مادی با ساحت لایتناهی حق، صعود آن‌ها را با «امتناع ذاتی» مواجه می‌سازد. این امور صرفاً نقش «قشر» را ایفا می‌کنند که در مرز ماده، به‌عنوان علت مُعَدّه ضروری است، اما پس از استخراج گوهر معنا، در نشئه خاکی باقی می‌ماند.

سوم، تقوا به‌عنوان یگانه محمل بقا در قوس صعود بازتعریف شد. در این پژوهش، تقوا نه یک حالت روانی گذرا، بلکه یک «کیفیت مجرد شدید» و کمال وجودی راسخ (ملکه) معرفی گردید. تنها این حقیقت ماوراءطبیعی است که قابلیت قرار گرفتن در «قوس صعود» را دارد. تقوا، همان «لبّ» و عصاره وجودی عمل است که با جوهر نفس ناطقه متحد شده و از زوال مادی در امان می‌ماند. این صعود، قرب وجودی و اشتداد مرتبه وجود انسان است.

در جمع‌بندی کلان، این مقاله اثبات کرد آیه ۳۷ سوره حج، مانیفست تحول وجودی انسان طراز قرآن است. مناسک دینی، کارخانه انسان‌سازی در کارگاه هستی‌اند. ارزش هر فعل، نه در حجم کالبد مادی آن (قشر)، بلکه در میزان تولید آن گوهر مجردی (لبّ/تقوا) است که قابلیت هم‌نشینی با ابدیت را می‌یابد. فهم این مکانیسم، افق‌های نوینی برای روش‌شناسی استنباط علوم انسانی اسلامی، مبتنی بر پیوند ناگسستنی «تکوین» و «تشریح» می‌گشاید.

منابع

قرآن کریم.

- جمعی از محققین. (۱۳۹۷). نقش شیعه در پیشرفت منطق و مکاتب حکمت اسلامی. (زیر نظر عبدالحسین خسروپناه با اشراف ناصر مکارم شیرازی). قم، ایران: انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع).
- جهامی، جیرار. (۱۳۷۷ش). موسوعة مصطلحات الفلسفة عند العرب. بیروت، لبنان: مکتبة لبنان ناشرون.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۶). تفسیر تسنیم / ریحیق مختوم (ج ۳). قم: مرکز نشر اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۹). تفسیر تسنیم / ریحیق مختوم (ج ۴). قم: مرکز نشر اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۹۳). تفسیر تسنیم / ریحیق مختوم (ج ۲۳). قم: مرکز نشر اسراء.
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (ملاصدرا). (۱۳۶۸). الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا / بیروت: دار احیاء التراث.
- طباطبایی، سید محمد حسین. (۱۳۶۲). اصول فلسفه و روش رئالیسم. قم: انتشارات صدرا.
- طباطبایی، سید محمد حسین. (۱۳۹۰). المیزان فی تفسیر القرآن. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین.
- طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. تهران: انتشارات ناصر خسرو.
- طوسی، محمد بن حسن (شیخ طوسی). (۱۴۰۹ق). التبیان فی تفسیر القرآن. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- عماد، افروغ. (۱۳۹۹ش). رابطه نظریه و عمل از حکمای باستان تا رئالیسم انتقادی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مصباح یزدی، محمد تقی. (۱۳۹۰ و ۱۳۹۱). آموزش فلسفه / شرح اسفار. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- مطهری، مرتضی. (۱۳۸۹). مجموعه آثار. تهران: انتشارات صدرا.
- انصاری شیرازی، یحیی. (۱۳۸۷ش). درس گفتار حکمت (شرح منظومه). قم: مؤسسه بوستان کتاب.